



Iran Data Portal

Speaker or Agency: Mohammad Nourizad
Title: The third Letter to Khamenei
Language: Persian
Western Date: 30 November 2009
Persian Date: 9 Azar 1388
Source: <http://www.rahesabz.net/story/4690>

سومین نامه انتقادی نویسنده سابق کیهان به آیت الله خامنه ای

ما ظالمیم و خدا ما را دوست ندارد

شبکه جنبش راه سبز (جرس): محمد نوری زاد نویسنده سابق روزنامه کیهان سومین نامه سرگشاده و انتقادی خود را خطاب به آیت الله خامنه ای منتشر کرد.

در بخشی از این نامه آمده است: احساس می کنم شما بزرگان ، ما را جوری شکل داده اید که خدا از تماشای ما، دوستی اش را از ما دریغ کرده است . خدا از تماشای شکل ما راضی نیست . از ما خوشش نمی آید . تمایلی به شاکله ما ندارد . و من ، خدا را می بینم که از تماشای ما چندشش می شود.

متن کامل این نامه بدین شرح است:

سلام به محضر مبارک رهبر جمهوری اسلامی ایران

اکنون که این نامه را برای شما می نویسم ، غروب غمبار عرفه است . یادآور آوارگی و سرگردانی حسین عزیز . که در این زمین بزرگ ، یک جای امن ، برای اطراق اهل خود ندارد . و یک بلندگو برای سخنان محبوس در سینه اش . و من ، از همه تنگناهایی که حسین را احاطه کرده ، از همین بی کسی او می گذازم . و عجب غربتی است این بی کسی . این که تو حسین باشی و کسی تو را نشناسد . حسین باشی و در غوغا و ازدحام آدمیان : تنها باشی.

من در این غروب غم انگیز ، مانده ام که نسبت ما با حسین چیست ؟ با کسی که بظاهر بار غریبی خود بدوش می برد . اما یک تنه ، نه بار غریبی ، که بار هستی را ، و بار بشر چشم به راه را ، به شانه دارد . حسین می رود تا به دنیایی که خواستار عقل نیست ، بگوید : آهای ای همه آدمیان همه عصرها ، عقل زیباست . و به کسانی که عاشقی نمی دانند ، عشق ورزی بیاموزد . و به کسانی که بلد نیستند انسان باشند ، آداب انسان بودن بیاموزد . و به کسانی که از انسان بودن دیگران رنج می برند ، بیاموزد که عاقبت ، انسانیت پیروز است .

راستی نسبت ما با این حسین چیست ؟ دوستدار اویم ؟ عزادار اویم ؟ خواستار اویم ؟ حسین هست تا ما بدانیم چگونه باید باشیم ؟ یا نه ، حسین چون پدران و فرزندان بساطی برای رونق ما آراسته تا ما از آنان سخن بگوییم و بازار کسب خود بیاراییم ؟

من شخصا ای عزیز بزرگوار ، احساس می کنم خدا ما را دوست ندارد . و ملتی را که خدا دوست نداشته باشد ، کس دیگری او را دوست نخواهد داشت . و ملتی را که خدا از او روی بگرداند ، روی کردن قومی دیگر ، چاره سازش نیست . می بینید این روزها ، روس ها و چینی ها ، چگونه ما را به بازی گرفته اند ؟ و بعد از آنهمه پولی که از ما برده و می برند ، چگونه بر لاشه رفاقت ما پاکوبی می کنند ؟ ما تقاص کدامین رفتار نابجای خود می پردازیم ؟

ای عزیز ، من احساس بی کسی می کنم . نه برای خود ، که برای همه مردم ایران . انگار مردم ایران ، این روزها بار غربت خود به دوش می برند . در غروبی غمبار . و تنها . و بلندگویی نیست که از آلام و درد آنان بگوید . زمین ، با همه فراخنکی اش ، برای آنان تنگ شده . و عجا که مظلومیتی با ما نیست . شرمنده ام که بگویم : ما ظالمیم . و خدا ما را دوست ندارد . و مردمی را که خدا دوست نداشته باشد ، همه داشته های عالم ، کفایتشان نمی کند .

احساس می کنم "حب" خدا از جانب خدا ، از چرخه زندگی ما دریغ شده . و شاید راز این که ما در گردونه چه کنم های تمام نشدنی گرفتار آمده ایم ، در همین بساط حب خداست که بدست خدا از میان ما برچیده شده است . شما نیک می دانید که مردم هر قوم ، موم دست بزرگان خویشند . تا هرگونه که بخواهند شکلشان بدهند . این بزرگان قوم اند که می توانند از موم دست خود ، اشکال هیولاگون ، و یا انسان گون بسازند . و ما ، در این سالهای پس از انقلاب ، موم دست شما بزرگان خود بوده ایم . به امید روزی که از موم ما پرندگانی بسازید و با دم مسیحایی تان ، به پرواز مان درآورید .

احساس می کنم شما بزرگان ، ما را جوری شکل داده اید که خدا از تماشای ما ، دوستی اش را از ما دریغ کرده است . خدا از تماشای شکل ما راضی نیست . از ما خوشش نمی آید . تمایلی به شاکله ما ندارد . و من ، خدا را می بینم که از تماشای ما چندشش می شود .

راز این محبتی که در میان ما نیست ، و ما نسبت به هموعان خویش ، اینگونه غلیظ و غضبناکیم ، شاید در همین شکل نامتجانس ما باشد . و شاید راز تنهایی ما در جهان به این بزرگی ، که ملت ها تمایل چندانی به مروده با ما ندارند ، به همین شکل ناجور ما مربوط باشد.

قرار بود با این انقلاب ، ما توسط شماییان ، شکل دیگری از انسان بودن را نشان جهانیان بدهیم . قرار بود به همگان بیاموزیم که اگر بلد نیستند انصاف و عدل و عشق بورزند ، به تماشای ما شتاب کنند . اگر راه روشن ” شکر ” را بلد نیستند ، به قدم های ما بنگرند . ما با شما قرار بود به اکتشاف قاره های کشف نشده معنویت بشری شتاب کنیم . ما به قول هانری کورین فرانسوی ، قرار بود ، ایران را – پارس را – نه فقط سرزمینی برای یک ملت ، نه فقط خاطره ای از یک امپراطوری بزرگ ، که بعنوان یک عالم معنوی و کانون تاریخ مذاهب به دنیا بشناسانیم . و باز بقول او : ایران را یک سرزمین منتظر تعریف کنیم . قلمرویی که در آن امام غایب دست اندرکار فرا رساندن ساعت موعود در امتداد غیبت خویش است.

اما چه دردناک که من ، در این غروب عرفه ، همان سرگردانی و بی کسی سیدالشهدا را در این ملک : برای دین خدا می بینم . با مردمی که بیش از سایرین ، علم حسین را برافراشته اند و بیش از سایرین ، به او جفا کرده اند . حسین حسین کرده اند و جز بظاهر ، به ذات سخن او راه نبرده اند . از نام حسین ، نان خورده اند و برای او ، که آزادی را حتی در سپاه دشمن می جسته است ، آبرو بر نیاورده اند . اینگونه است که می گویم : شما بزرگان قوم ، شکل خوبی از ما نپرداخته اید . وبه همین دلیل است که می گویم : خدا مارا دوست ندارد.

ما به زعم خود ، دیواری ضخیم و نفوذ ناپذیر در اطراف خویش آراستیم تا گزندی به ما نرسد . و برای بالا بردن این دیوار ، از ناب ترین فرزندانمان بهره بردیم . فرزندانیه که داوطلبانه ، جسم خود را ملات جرزهای این دیوار کردند . به امید این که مردمان و آیندگان و بشریت ، در پناه این دیوار ، به رشد برسند.

این دیوار ، ای عزیز ، مدت هاست که ترک برداشته و نگران نسیمی است که هیبت طوفان بگیرد . اما شکاف سرتاسری این دیوار ، آن روزی بجان او دوید ، که شما از بلندای رهبری خود به زیر آمدید و سینه مبارک خود را برای پیروزی آقای احمدی نژاد ، سپر کردید . ظاهرا او – آقای احمدی نژاد – این شعار را می داد . که : آمده است تا خود را سپربلای شما کند . اما گذرشتابناک زمان ، نشان داد که او ، در هرچه که زیرک نیست ، در این که چگونه خود را از وجهه شما بیاویزد و از برکت حمایت های بی دریغ شما بهره ببرد ، زیرک است.

من راز این که چرا خدا ما را دوست ندارد ، خواهم گفت . اما پیش از آن بگویم : مبدا سخن این گم‌شده در غروب عرفه را در ردیف سخن صرف ناراضیان انتخاباتی محدود فرمایید . این کمترین ، سالها در سپاه شما بوده است . امین شما بوده است . و اکنون ، با همان امانت موکد ، شکاف هولناک آن دیوار را نشان شما می دهد

چندی پیش ، دوستان قدیم جهاد سازندگی ، مرا به مراسمی در حرم امام خمینی (ره) دعوت کردند تا به رسم قدیم که مجری برنامه های تلویزیونی روایت فتح و جهاد سازندگی بودم ، اجرای آن مراسم را بعهده بگیرم . حاضرین ، عده ای از اولین ها و پیران جهاد سازندگی استانهای کشور ، وزیر جهاد کشاورزی ، نماینده حضرتعالی در این وزارتخانه ، حجه الاسلام حسن خمینی ، و معاونان و مدیران وزارت جهاد کشاورزی بودند . همه آمده بودند تا برای آخرین بار ، یادی از جهاد سازندگی بکنند و او را برای همیشه به تاریخ بسپارند.

آنروز پشت تریبون قرار گرفتم و یک به یک افراد مشخص شده را فراخواندم تا هر کدام بیایند و سخنی بفرخور حال بگویند و شعارهایی سر بدهند و بروند و سر جای خود بنشینند . نوبت به آقای حسن خمینی رسید . پیش از فراخواندن ایشان ، رو به حاضران گفتم : ای عزیزان ، همسنگران ، من تا همین چند وقت پیش ، هروقت به این مکان – حرم حضرت امام – می آمدم ، رعشه ای توفنده بجانم می افتاد . چرا که بخود نهیب می زدم : اگر دستی از داخل ضریح برون آید و مرا به درون کشد و از من بپرسد : بعد از من چه کرده اید ، من چه پاسخ بدهم ؟ و همین رعشه ، مرا از آمدن به این مکان باز می داشت . تا این که یک روز شهامت کردم و با اعتماد بنفس بخود تلقین کردم : اگر همان دست برون آید و مرا به درون کشد ، می گویم : امام عزیز ، خیالتان راحت ، ما بعد از شما کارها کرده ایم کارستان . چه کارهایی ؟ ما اول کشور جهان شده ایم در مصرف مواد مخدر . اول کشور دنیا شده ایم در میزان رفت و آمد رشوه و مفاسد اداری . امام عزیز ، بعد از رفتن شما ، در رواج ریا و چاپلوسی به تخصص بالایی دست یافته ایم . مقام اول دنیا در مصرف نفت و گاز و بنزین و روغن و شکر و خیلی چیزهای دیگر با ماست . جزو چند کشور اول دنیا در بدکاری و بیکاری و مطالعه کم هستیم . در میزان جریان جاری عدالت و انصاف ، در میان سایر کشورها ، از انتها ، به رتبه های فاضلی دست یافته ایم ! در دروغگویی مسئولان ، در فرار نخبگان ، در تعداد مهاجران و فراریان از کشور ، در تعداد دختران و زنان تن فروش ، در خروج سرمایه های پولی از کشور ، در میزان واردات بی سرانجام ، و اتکای همیشگی به نفت و نفت و نفت ، سرآمد ورشکستگان دنیا شده ایم . و....

و بعد ، آقای سید حسن خمینی را برای ایراد سخنرانی به جایگاه دعوت کردم.

ای عزیز ، ای بزرگوار ، این شکل هیولگون ، همان است که از ما پرداخته اید . این است که می گویم خدای خوب ما را دوست ندارد . این همان احساسی است که می گوید : “حب” خدا از جانب خدا ، از چرخه زندگی ما سلب شده . و شاید راز این که ما در گردونه چه کنیم های تمام نشدنی گرفتار آمده ایم ، در همین بساط حب خداست که بدست خدا از میان ما برچیده شده است.

ما توسط بزرگان قوم خود ، تربیت شده ایم برای مصرف . برای تناول دروغ . برای شنیدن وعده ها و شعارهای تکراری . برای هدر دادن فرصت ها . برای راندن دوست . برای خلق دشمن . برای بد اخلاقی . و برای مخدوش کردن چهره دین خدا به اسم دین خدا ! و این شاید معنی دیگر ” اسراف ” باشد . که خدا ، اسرافکاران را دوست ندارد . و ما : ای عزیز ، سخت اسرافکار شده ایم . چرا خدا ما را دوست داشته باشد ؟

ما ، ایرانیان سال ۱۳۸۸ هجری شمسی ، سالهاست که از چشم خدا افتاده ایم و بی جهت خود را نورچشمی خدا می دانیم . بخاطر اسراف های خارج از اندازه مان . این اسراف ، ربطی به مردم کوچه و بازار ندارد . در قرآن ، فرعون نیز جزو اسرافکاران است . و به زعم من ، اسراف ، در مصرف گزاف و بیهوده نیست . در هدر دادن نعمت ها نیز هست.

و ما ، ای عزیز ، نعمت انقلاب را هدر دادیم . نعمت با خدا بودن را هدر دادیم . نعمت اشتیاق مردم جهان را که با ظهور انقلاب از ما انتشار خوبی های خدا را انتظار داشتند ، هدر دادیم . و بالاتر از همه ، ما ، نعمت مردم را ، نعمت مردم ایران را هدر دادیم . آن شکوه بالقوه مردمان ایران ، امروز ، به فعلیت سردرگمی در افتاده است

غروب عرفه است و من ، مردمان ایران و آیندگان خود را می بینم که در این زمین بزرگ ، سرگردانند و جایی برای پناه خود می جویند . این سرگردانی را ، عزیز بزرگوار ، در این ببینید که : نخبگان کشور ، خود را از بدنه تعلقات نظام ، کنده و جدا ساخته اند و بی تفاوت ، به تماشای اطوار رییس جمهوری نشستند که ما و شما را با شتاب به سرانگیختگی سقوط می برد.

ما ، در هواخواهی از او ، جمعی از نخبگان و فرزندان خود را به زندان افکنده ایم . کسانی را که یک روز ، همپا و همدوش شخص شما ، برای برقراری این نظام ، تلاش کرده و به زندان رفته بودند . و شاید ، راز این که خدا ما را دوست ندارد ، در این نیز باشد که ما ، قدر دوستان خود ندانستیم و انتقاد بدیهی آنان را بحساب براندازی خود گذاریم و جلوی چشم دنیای عقل ، به رفتاری غیر عقلانی دست بردیم و سرو ته مجرمیت اغلب این زندانیان را در دادگاههای غیر علنی به هم آوردیم.

آنهم با جرمهایی که از فرط کوچکی ، خنده دارند و ما دلیلی برای غیر علنی بودن دادگاههایشان ، اقامه نکردیم . لابد اگر دادگاه های علنی تشکیل می شد ، مجرمیت خود ما در مظان اتهام قرار می گرفت . و ما ، از انتشار این نتیجه معکوس هراس داشتیم.

ای عزیز ، در دادگاههای غرب پلید و کافر ، متهمان ، در بهترین لباسهای ممکن ، از زندان به دادگاه برده می شوند و به آنان فرصت سخن و دفاع داده می شود . و ما ، متهمان را با زیر شلواری و دمپایی به دادگاه می بریم و کمترین بهایی نیز به حق انسانی شان قائل نمی شویم . تا : تحقیرشان کنیم و از تحقیر آنان بزرگی خود برآوریم . این است که می گویم خدا ما را دوست ندارد . که ما ، در کنار همه اسرافکاری ها ، عدالت را نیز در این ملک ضایع کرده ایم . و خدا ، چرا ما را دوست داشته باشد ؟

اکنون که قسمت های پایانی این نامه را می نویسم ، خبردار شدم حضرت آیت الله جوادی آملی ، از امام جمععی قم انصراف داده اند . عزیز گرانمایه ، شکاف ، جدی است . چینی نازک نظام ، ترک خورده است . و اگر شما با اختیارات قانونی خود ، و رجعت به اصل انصاف و عدل ، چاره ای برای این ترک های یک به یک نیندیشید ، چه بسا روزی رسد که اصرار ما برای جابجایی آب با ظرفی شکسته بجایی نرسد.

من شخصا از موضع یک دوست ، حضرتعالی را در محاصره می بینم . در محاصره کسانی که از نخبگی ، هیبتش را و از صداقت الفاظش را ، و ازدوستی ، اطوارش را آراسته اند.

دوستان شما ، ای عزیز ، در این سوی نیز هستند . کسانی که صادق اند . و راز لبخند مجدد خدا را می کاوند.

رفتار دوستان دروغین شما باعث شده است که کشور ، از نخبگی تهی شود . و کارهای بزرگ ، به دست آدمهای کوچک بیفتند.

در چهار نمونه آشکار ، یک نگاهی به اندازه قامت وزیر ارشاد فعلی بیندازید ، و به وزیر علوم فعلی ، و به وزیر صنایع فعلی ، و به وزیر نفت فعلی . آیا اینان ، عصاره نخبگی ملت مایند ؟ یا نه ، در عین درستی و خوب بودن ، آدمهای کوچکی هستند که ما آنان را برای اطاعت محض از خود بر سرکارهای بزرگ گمارده ایم ؟

جاذبه آقای احمدی نژاد باعث شد که شما ، آن خود رهبری خود را خرج او کنید . خرج کسی که لیاقت این همه همراهی نداشت . شما بخاطر آقای احمدی نژاد ، مراجع را از دست دادید . بخش وسیعی از مردم و نخبگان کشور را از دست دادید . بخاطر او ، دوستی ملت های دیگر را از دست دادید . و این همان موجی است که درسراسر کشور ، به سمت فراگیری می خزد . این موج ، شما را با آقای احمدی نژاد تنها خواهد گذارد . البته با

جماعتی که نام و نان خود می جویند . و البته با کسانی که خوب خوبند اما راه بازگشتی ندارند . و البته با عوامی که می شد دست فهمشان را گرفت و از این مهلکه عوامیت بدرشان برد و بر مرتبه فهمیدگی نشاندشان و داغ عوام بودن را از ناصیه شان سترد . به سخن یکی از وزیران فعلی دقت بفرمایید : ” روستاییان ، احمدی نژاد را بر تمایل نخبگان ترجیح دادند ” ! در ذات این سخن چه می بینید ؟

اگر مشتاق این هستید که مجدداً لبخند خدا را مشاهده فرمایید ، و مجدداً خدای خوب ، ما را در جرگه آنانی که دوستشان دارد جا دهد ، این چند نکته را از باب رفاقت ، از نویسنده این سطور بپذیرید . که در قرآن شریف ، شان و جایگاه رفاقت ، از همه شئونات رایج بالاتر است:

۱ – با عنایت به اختیارات فراوانتان ، و برای نجات کشور ، از طریق مجلس ، آقای احمدی نژاد را به دلیل عدم کفایت سیاسی و اقتصادی و امنیتی ، و به دلیل دروغ های فراوانش ، و به دلیل هدر دادن فرصت های سرفرازی ما ، یا به زیر بکشید یا به شدت محدودش کنید .

۲ – فرمان دهید دوستان دیروز خود را ، و زندانیان امروز خود را آزاد کنند و در یک نشست رسمی از آنان دلجویی فرمایید .

۳ – برای برون رفت از این بحران ، ما را به مشاوران و همراهان شما امیدی نیست ، با یادی از حسین کربلا ، شخصاً عمامه از سر بگیرید ، و پای برهنه و ژولیده موی ، همچون پدران بزرگوارتان ، برای رونق مجدد دین خدا ، نهضتی به اسم آشتی ملی به راه اندازید .

دل های گسسته و غم زده مردم را به اکسیر محبت محمدی به هم بند زنید . و به یاد سرگردانی حسین عزیز ، در غروب غمبار عرفه ، و برای پرهیز از مواجهه با فتنه هایی که ناگزیر به سمت ما شتاب می کنند ، زنگ در خانه تک تک مردم ایران را به صدا در آورید و آنان را به احیای مجدد روزهای خوب انقلاب بشارت دهید . به مردم بگویید که من ، سید علی خامنه ای ، همچون شمایم . تفاوت من با شما ، تنها در بار امانتی است که به دوش می برم . و همین بار امانت ، مرا براین داشته است که پای برهنه و ژولیده موی ، به در خانه هایتان پیام و از همه شما برای سرفرازی کشورمان مدد جویم .

و اگر کسانی – با یادآوری روزهای تلخی که داشته اند – در را به روی شما بستند ، نا امید نشوید . باز زنگ درخانه هایشان را به صدا درآورید . مشکل این دربستن ها در ناباوری آنان است . اگر باور کنند آن کس که

پشت در است : علی است ، با کوله باری از عدالت ، و نجوهای عاشقانه ، و طبقی از محبت ، و عطری محمدی ، سراسیمه در را به روی شما خواهند گشود و برای ورودتان آب و جارو خواهند کرد.

باز آوردن مردم بر سر سفره نظام ، و جبران هرآنچه که به اسم سرفرازی از آنان دریغ شده ، آغاز روی آوردن خدای خوب به جانب ما خواهد بود . و خدا ، ما را دوست خواهد داشت . و دوستی خدا ، دوستان رمیده ما را از سراسر جهان ، باز خواهد آورد . و سرآخر این که : مردمانی را که خدا دوست بدارد ، همه مردمان دنیا دوست خواهند داشت . و آیندگان ، آفرینشان خواهند گفت . یا علی!

محمد نوری زاد